
مدل زیست معنوی امام علی (علیه السلام) در نامه ۳۱ نهج البلاغه

مریم خادمی* / فاطمه حق جو اردکانی** / سارا خدری***

تاریخ پذیرش: ۹۸/۲/۲۲

تاریخ دریافت: ۹۷/۸/۱۵

چکیده

نهج البلاغه ارزشمندترین کتابی است که پس از قرآن کریم می‌توان با تأمل و تفکر در آن، به ابعاد وجودی یک انسان کامل پی برد. این کتاب که منشور انسان‌سازی است، شیوه‌ی رشد و تحمل معنوی (زیست معنوی) انسان و جامعه را به خوبی آموزش می‌دهد. فقط کافی است اندکی در آن غوطه‌ور شده، تا از طریق آن مسیر معنویت و رسیدن به کمال، به بهترین وجه ممکن دریافت گردد. مقاله حاضر به بررسی نامه ۳۱ حضرت (علیه السلام) در نهج البلاغه پرداخته و مدل زیست معنوی ایشان را در این نامه مورد بررسی و تحلیل قرار داده است. مطابق با الگوی حضرت (علیه السلام) در این نامه، انسان می‌تواند رشد و تحول معنوی را در سه گام کسب کند. گام اول آگاهی بخشی و بصیرت‌افزایی است که انسان با شناخت نسبت به خود، خدا، مرگ و... به بصیرت و معرفت دست می‌یابد. گام دوم دنیاشناسی و شیوه‌ی برخورد صحیح با دنیا است، که به رشد و تحول معنوی انسان کمک می‌کند و ایشان را در برابر وسوسه‌های دنیوی مقاوم و پیروز می‌گرداند و آن را در مسیر رستگاری یاری می‌بخشد. گام آخر نیز خودسازی معنوی است که می‌توان از طریق کسب فضائل و ترک رذائل، در دو بعد فردی و اجتماعی، نظیر کسب تقوا، یقین، زنده نگه داشتن قلب با یاد خدا، امر به

* کارشناسی ارشد تفسیر قرآن کریم، دانشکده مطالعات تطبیقی قرآن کریم شیراز، طلبة پایه ۳ حوزه علمیه، نویسنده مسئول
maryam3901@yahoo.com

** کارشناسی ارشد تفسیر قرآن کریم، دانشکده مطالعات تطبیقی قرآن کریم شیراز
fatemeh.haghjoo@yahoo.com

*** کارشناسی ارشد تفسیر قرآن کریم، دانشکده مطالعات تطبیقی قرآن کریم شیراز
skhedri668@gmail.com

معروف، آشتی با خلق، جهاد در راه خدا و ... و ترک ردائلی نظیر دوری و فاصله گرفتن از کار زشت، پرهیز از شک و شبهه و تسلیم شدن در برابر گمراهی، سطح معنویت فرد و جامعه را ارتقا بخشید.

واژگان کلیدی

زیست معنوی، رشد معنوی، بصیرت افزایی، شناخت دنیا، خودسازی.

مقدمه

نهج البلاغه در کنار احادیث و روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام از سرمایه‌های معنوی گران‌سنگ و ارزشمند به شمار می‌رود که از نظر سبک و اسلوب ظاهری و محتوایی در زمینه‌ی معارف دینی در مرتبه‌ی والایی قرار گرفته است. البته میزان بهره‌وری از مضامین بلند و پر مغز آن به ظرفیت وجودی و تقوای فرد وابسته است. نهج البلاغه به جهت آن که از انسان کامل صادر شده، همه جوانب فردی، اجتماعی، سیاسی، عبادی و ... را در بر گرفته است.

نامه ۳۱ نهج البلاغه یکی از نامه‌هایی است که جنبه ارشادی، بصیرتی دارد که حضرت علیه السلام در آن ضمن حفظ رابطه پدر و فرزندی، به گونه‌ای سخن گفته که عموم مردم می‌توانند خود را مخاطب آن قرار داده و از این سرچشمه حیات جهت اصلاح، رشد و کمال خود به بهترین وجه بهره ببرند.

در این نامه حضرت علیه السلام مخاطب را سبب به این دنیا و ویژگی‌های آن آگاه می‌کند و شیوه‌ی صحیح برخورد با دنیا را مطرح می‌کند. به طوری که طالب سعادت و نجات می‌تواند با شناخت این خصوصیات، خود را از فریب و وسوسه‌های دنیایی مصون دارد. در ادامه با اشاره به خودسازی معنوی و پیوند با او دعوت می‌کند، سطح معنویت افراد را ارتقا بخشیده، تا بتوانند بر وسوسه‌های دنیایی و نفسانی چیره شوند. سپس نسبت به مرگ و فنا، بیداری در این دنیا، اخبار و احوال گذشته بر گذشتگان هشدار می‌دهد و نسبت به یاد مستمر معاد و اصلاح آخرت توصیه می‌کند. در ادامه سخن دستورات اجتماعی در بعد خودسازی معنوی نظیر امر به معروف، آشتی با خلق، جهاد در راه خدا، تفقه در دین، شکیبایی در سختی‌ها و عادت نفس به سختی‌ها، ترک ردائلی مانند پرهیز از شک و شبهه، تسلیم شدن در برابر گمراهی، دوری و فاصله گرفتن از کار زشت و ... را مطرح می‌کند.

امام علیه السلام موارد یاد شده را شرط صحیح زیستن در حیطه زمینی معرفی می‌کند، تا از طریق آن



سطح معنویت فردی و اجتماعی افراد ترقی پیدا کرده و مدل زیست معنوی آنان اصلاح گردد. در نوشتار حاضر مدل زیست معنوی امام علی (علیه السلام) شرایط و مقدمات آن در نامه ۳۱ نهج البلاغه مورد بررسی قرار گرفته است. مقصود از زیست معنوی، رشد و تحول معنوی، تعبد و بندگی، حرکت از ظلمات به سمت نور و روشنایی است. (شاکرنژاد، ظرفیت نظریه استعاره‌های مفهومی برای استخراج الگوهای قرآنی در تبیین زیست معنوی) براساس این دل برای ارتقای سطح معنویت، می‌بایست سه طریق آگاهی بخشی و بصیرت افزایی، دنیا شناسی و برخورد صحیح نسبت به دنیا و خودسازی معنوی (کسب فضائل و ترک رذائل) را اتخاذ نمود، تا فرد در مسیر بندگی قرار گیرد. پیش از این پژوهشی در زمینه مدل زیست معنوی امام علی (علیه السلام) نگاشته نشده است. اما کتب و مقالات زیادی پیرامون مباحث سیر و سلوک، بندگی، تربیتی، عبادی و ... کلام امام علی (علیه السلام) به رشته تحریر در آمده است. از جمله می‌توان به کتاب خودسازی؛ جواد محدثی، سیره عبادی امام علی (علیه السلام)؛ محمد شریفی، اصول تربیت در نهج البلاغه؛ مصطفی دلشاد تهرانی و ... اشاره کرد. همچنین در مورد نامه ۳۱ نهج البلاغه نیز کتابی تحت عنوان «فرزندم این چنین باید میبود» از صغری طاهرزاده نوشته شده است. در زمینه مدل زیست معنوی نیز می‌توان به مقاله «ظرفیت نظریه استعاره‌های مفهومی برای استخراج الگوهای قرآنی در تبیین زیست معنوی» اثر حامد شاکرنژاد اشاره کرد.

رشد و تحول معنوی در نامه ۳۱

نقطه پرگار آفرینش، بروز کمال انسان و ظهور انسان کامل است. پس محور و مدار هستی، انسان است که همه چیز در خدمت ایشان آفریده شده است، تا بتواند مسیر عبودیت، بندگی و کمال را به بهترین وجه ممکن طی کند. بدین جهت اگر خداوند طبیعت و دنیا را خلق می‌کند، آن را «خانه گذار» و به تعبیر امام علی (علیه السلام) «ممر و معبر» (سید رضی: ۱۳۷۹، ص ۴۴۶) قرار می‌دهد تا انسان از طریق آن بتواند به مقصد «خانه قرار» و یا به تعبیر حضرت (علیه السلام) «مقرّ و مستقرّ» (سید رضی: ۱۳۷۹، ص ۷۶۹) درآید. سخنان امیر مؤمنان علی (علیه السلام) برای ارشاد و هدایت مردم بیان شده است، با این حال کیفیت و چگونگی این ارشاد با توجه به اختلاف ابعاد بایستگی‌ها و شایستگی‌های انسانی در مسیر رشد و تحول معنوی انسان متفاوت است. به عبارت دیگر «امام در مقام انسانی کامل با همه طرق و وسایل، به طور جدی می‌خواهد انسان‌ها را از خاک بلند کرده و از جان پاک خودشان آگاه سازد و سپس آن را در نتیجه آشنایی که با جان پاک پیدا کرده‌اند، در جاذبه کمال قرار دهد» (جعفری: ۱۳۷۲، ص ۵۵).



پس سعی و تلاش آموزه‌های دینی و مرام علوی در تعامل با انسان نیز این بوده که گوهر انسانیت انسان‌ها فعلیت یافته و شرافت و کرامت ذاتی آن‌ها بارور شده و حرمت نهاده شود (اسلامی: ۱۳۸۱، ص ۱۶).

اگر کسی با تفکر و تعمق وارد نهج البلاغه شود، می‌تواند بصیرت فراوانی را کسب کند، به همین خاطر در این نوشتار به بررسی مدل زیست معنوی حضرت (علیه السلام) در نامه ۳۱ نهج البلاغه پرداخته شده، تا بر مبنای تعمق و تفکر در گفتار و منش حضرت (علیه السلام)، بصیرتی کسب گردد، هرچند که کسب دانش به تنهایی کارساز و مشکل‌گشا نیست و علم زمانی که همراه عمل می‌شود، می‌تواند مؤثر واقع شود. علت‌گزینش نامه مذکور این است که سراسر این نامه بصیرت و روشن‌گری است. حضرت (علیه السلام) در اواسط این نامه هدف خود را از نوشتن این نامه دو وجه اعلام فرموده:

۱. حضرت (علیه السلام) در ارائه مطالب به جهت زیاد شدن سن، ناتوان شود و آن زوایایی را که باید برای فرزند خود روشن کند، از منظر اندیشه‌اش محو شود.

۲. با رشد میل‌ها و جذبه‌های دنیایی در فرزند، آمادگی پذیرفتن آن مطالب در شخصیت وی ضعیف گردد و درست آن وقتی که می‌تواند شخصیت خود را شکل دهد، در جریان دیگری بیفتد.

«يَا بَنِيَّ، إِنِّي لَمَّا رَأَيْتُنِي قَدْ بَلَغْتُ سِنًا، وَرَأَيْتُنِي أَدْأُوهُنَا، بَادَرْتُ بِوَصِيَّتِي إِلَيْكَ، وَأُورِدْتُ خِصَالًا مِنْهَا قَبْلَ أَنْ يَعْجَلَ بِي أَجَلِي دُونَ أَنْ أَضِيَّ إِلَيْكَ بِمَا فِي نَفْسِي، وَأَنْ أَنْقِصَ فِي رَأْيِي كَمَا نَقِصْتُ فِي جِسْمِي، أَوْ لَيْسَقِنِي إِلَيْكَ بَعْضُ غَلَبَاتِ الْهَوَى وَفِتَنِ الدُّنْيَا، فَتَكُونَ كَالصَّبِّ النَّفُورِ». (نامه ۳۱)

حضرت معتقد است قلب جوان همانند یک زمین آماده است که هر دانه‌هی که در دل آن قرار داده شود را می‌پذیرد.

«وَإِنَّمَا قَلْبُ الْحَدِثِ كَالْأَرْضِ الْحَالِيَةِ مَا أَلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَتْهُ، فَبَادَرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُو قَلْبُكَ..»

(نامه ۳۱)

بر همین اساس در ابتدای نامه حضرت (علیه السلام) تحلیل خودشان را از دنیا و زندگی طرح کرده است. (زاویه‌ای که حضرت از طریق آن به دنیا می‌نگرد، نکته بسیار مهمی است)، حضرت (علیه السلام) هم تحلیل خودشان را از زندگی و هم بینش یک جوان عادی را از زندگی مطرح کرده است. امام حسن (علیه السلام) که مخاطب اصای نامه هستند، از یک جهت امام و معصومند، و از جهت دیگر جوانند و هم‌چون دیگران، انسان. علی (علیه السلام) به عنوان شخص بصیری که هم دنیا را می‌بیند و هم جوانی یک انسان را، به سخن



گفتن با فرزندشان به عنوان یک انسان پرداخته‌اند (خامنه‌ای: ۱۳۷۲، ص ۴۹). یعنی مکتب‌های بین پدری نمادین با فرزندنی نمادین، توسط امامی معصوم علیه السلام انجام گرفته‌است، تا از طریق آن سطح معنویت افراد را ارتقاء دهند. پس در ابتدا آگاهی و بصیرت افراد را بالا می‌برد، سپس آنان را نسبت به دنیاو شیوه برخورد صحیح با آن آشنا می‌کند، آن‌گاه فرد را توصیه به خودسازی معنوی از طریق کسب فضائل و ترک رذائل می‌کند.

۱. آگاهی بخشی و بصیرت افزایی (بیداری)

گام اول در این سیر و تحول معنوی، آگاهی بخشی و بصیرت افزایی است. در اهمیت و ارزش این گام همین بس که اولیای الهی و پیشوایان معصوم علیهم السلام با الهام از قرآن کریم، پیروان خود را به کسب بصیرت و به دست آوردن آگاهی‌ها امر کرده‌اند. امام علی علیه السلام نیز در مواضع مختلفی مردم را به بصیرت امر نموده است:

فَأَنْفِذُوا عَلَيَّ بَصَائِرِكُمْ وَالتَّصَدَّقْ نِيَّاتِكُمْ فِي جِهَادِ عَدُوِّكَ فَوَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَنِّي لَعَلَى جَادَةِ الْحَقِّ وَ
إِنَّهُمْ لَعَلَى مَنْزِلَةِ الْبَاطِلِ ... (خطبه ۱۹۷).

پس در همین راستا پیروان مکتب امامت نیز باید معارف و مواضع حضرت علیه السلام را به همین شیوه تحلیل کنند و راه و روش صحیح زیستن را از ایشان بیاموزند. حال این بصیرت افزایی در ابعاد مختلفی است که در ادامه به آن‌ها پرداخته خواهد شد.

دعوت به خود

یکی از ابزار بصیرت‌افزایی فراخوانی به خود است که سرلوحه دعوت و هدایت انبیاء و رهبران الهی است که خودشناسی، خودارزیابی، خودباوری، خودسازی و خوداتکایی نیز همه از زیرمجموعه‌های آن می‌باشد. درواقع رهبری انبیاء و اولیای معصوم علیهم السلام بر به چالش کشیدن فطرت ادراکی و احساسی انسان‌ها استوار است، زیرا به فرموده امام علی علیه السلام: « پیامبران نیامدند مگر برای این‌که با کاوش عمیق اندام روانی، محرک‌های فطری را بیدار کنند و انرژی عقلانی را آزاد و شکوفا سازند و بدین سان مردم را به هویت خویش توجه داده و به خویشتن بازگشت دهند» (سید رضی: ۱۳۷۹، ص ۴۳). بدین ترتیب اصل و اساس حرکت پیامبرانه، بیدارسازی فطرت است، زیرا اگر فطرت انسان جوشش گیرد، استعدادهای نهفته فرد شکوفا می‌شود.



پس در تبیین علوی همان‌گونه که خود گم‌کردگی، خود فراموشی و خودباختگی، جوهر جاهلیت و بدویت است، خوداندیشی، خودیابی و خودارزیابی نیز گوهر مدنیت است. و چنان‌چه حضرت (علیه السلام) نشانه و علامت انسان‌های متعادل و متعالی را فکر و ذکر دانسته (ر ک: نهج البلاغه، خطبه ۲ و تأمل در واژه «تانهون») و نشان شخصیت‌های بالنده و توسعه یافته را قدر شناسی یعنی (کشف خویشتن در هندسه هستی) می‌داند. (اسلامی: ۱۳۸۱، ص ۱۱). در ابتدای نامه نیز حضرت (علیه السلام) گفتار خویش را با جمله‌ای شروع می‌کند که نشان از خودشناسی و خودسازی ایشان دارد.

مِنَ الْوَالِدِ الْقَانِ، مُقِرٌّ لِلزَّمَانِ، الْمُدَبِّرِ الْعَمْرِ، الْمُسْتَسْلِمِ لِلدَّهْرِ، الدَّامِ لِلدُّنْيَا، السَّاكِنِ مَسَاكِنِ الْمَوْتَى،
وَالطَّائِعِينَ عَنْهَا غَدًا.

از پدری که در آستانه مرگ قرار دارد؛ و این به این معنا نیست که پیر شده است، بلکه به معنای آن است که می‌بیند باید بمیرد، اما مرگ را هرگز نمی‌بینند. این پدر در حال فنا شدن، «الْمُقِرُّ لِلزَّمَانِ» است، بدین معنا که این روزگار در حال گذر است. چشم و دانش بیدار است و تحلیل درستی از حادثه‌ها دارد (طاهرزاده: ۱۳۸۸، ص ۱۱). پس به گذشت عمرش بصیر است و می‌بیند زمان در حال گذر است.

خداشناسی

خداشناسی و مسأله توحید از مؤلفه‌های بسیار مهم در بصیرت‌افزایی است که حضرت (علیه السلام) در نامه خودبه آن اشاره می‌کند. از آن‌جا که تفکر توحیدی انسان را متوجه یک حقیقت ماوراء محدودیت‌ها و قراردادهای می‌کند، او را رشد می‌دهد. وقتی انسان با مدد ابزار خدادادی عقل و دل، در حقایق جهان سیر کند، کم‌کم متوجه این حقیقت می‌شود که در همه‌ی عالم حاضر است و تمام ارکان هستی را احاطه نموده است، هرچند که گاهی برخی عوامل سبب حجاب می‌شوند، اما اگر تفکر توحیدب او ادامه پیدا کند، می‌تواند به مراتب بالایی از معرفت دست پیدا کند.

در این نامه نیز حضرت (علیه السلام) توجه فرزند خود را به یگانگی خداوند و ازلیت و ابدیتش جلب می‌کند و می‌فرماید:

«وَأَعْلَمُ أَنَّهُ يَا بَنِي لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكٌ لَأَتَيْتَكَ رُسُلَهُ، وَلَرَأَيْتَ آثَارَ مُلْكِهِ وَسُلْطَانِهِ، وَلَعَرَفْتَ أَعْمَالَهُ وَصِفَاتَهُ، وَلَكِنَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ.»

(بدان ای فرزندم، اگر غیر از خدای واحد، خدای دیگری می‌بود، پیامبران آن‌ها هم می‌آمدند و آثار



ملک و ملکوتش پیدا بود و افعال و صفاتش را می دیدی. ولی شما جهان را یک آهنگی می بینید، پس جهان یک خدایی است) (نامه ۳۱).

حضرت (علیه السلام) توحید را از دو زاویه وعظ و حکمت توضیح می دهد. جهت بیدار کردن فطرت با دادن تذکر، موعظه می کند. در ادامه برای اثبات ادعای خود دلیل محکم و قطعی می آورد، سپس نتیجه می گیرد که خدایکی است و یک تدبیر یگانه‌ی مطلق نیز در هستی جاری است که هیچ مانعی در مقابل آن تدبیر حکیمانه‌ی الهی وجود ندارد و همه عالم اهدافشان را دنبال می کند.

در ادامه این فراز نیز صفات دیگری از خداوند را معرفی می کند

«لَا يُضَادُّهُ فِي مُلْكِهِ أَحَدٌ، وَلَا يُزُولُ أَبَدًا لَمْ يَزَلْ أَوَّلُ بَلِّ الْأَشْيَاءِ بِلَا أَوْلِيَّةٍ. وَآخِرُ بَعْدِ الْأَشْيَاءِ بِلَا نِهَائِيَّةٍ» (خداوند متعال ابدی است که نه زایل می شود و نه از بین می رود. یعنی وجود و حضوری مطلق، دائم و فعالی در هستی جاری است که قبل از به وجود آمدن هر شیء‌ای وجود داشته و بعد از همه اشیا نیز موجود خواهد بود. به فرموده امام (علیه السلام):

«هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ»

(خداوند اول است بدون این که اولی باشد و آخر است بدون این که آخری باشد).
یعنی هم در ابتدا و هم در انتها بودن، محض است. بدین شکل حضرت (علیه السلام) نحوه حضور توحیدی خداوند را بیان می کند.

اگر انسان توانستدر همه زندگی خود، اول و آخر بودن خداوند را دریابد، تمام حالات و سکنتات ایشان همانند فردی می شود که خداوند را پاک دلانه و از روی اخلاص می خواند:

«دَعَا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» (قرآن کریم، سوره عنکبوت، آیه ۶۵).

پس اگر انسان به چنین مرحله‌ای رسید که او اول و آخر است و این معنا را به قلب خود رساند و تصدیق کرد، درمی یابد ربوبیت حق بالاتر از آن است که قلب یا چشم بتواند به آن احاطه پیدا کند، ربوبیت رب را فقط قلب می تواند تصدیق کند. (نامه ۳۱). در این صورت فقط می توان در عظمت حق، بندگی کرد و می بایست کار را چنان انجام داد که از چون اویی برمی آید. «إِفْعَلْ كَمَا يَنْبَغِي لِمِثْلِكَ». وقتی فرد به این مرحله از درک و شعور رسید، در می یابد که سراسر وجود انسان ضعیف و نیاز است و تنها توان گر حقیقی فقط ذات مقدس الهی است. او سراپا فقر و نیاز است و خداوند متعال غنی و بی نیاز:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (قرآن کریم، سوره فاطر، آیه ۱۵).



حضرت (علیه السلام) می‌فرماید: وقتی انسان خود را شناخت و دانست که در مقابل خداوند هیچ نیست، آن وقت می‌بایست این ناچیزی خودش را به خدای نامحدود وصل کند، تا بتواند از این طریق بندگی‌اش را تقویت کند و متعالی شود.

«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ* إِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً، (قرآن کریم، سوره فجر، آیه ۲۷ و ۲۸).

اقرار به نادانی خود

یکی از بهترین بصیرت‌ها، آگاهی و اقرار به ضعف‌های خویش است که قدم مهمی در بیداری انسان به شمار می‌رود. حضرت (علیه السلام) در این نامه می‌فرماید:

«فَإِنْ أَشْكَلَ عَلَيْهِ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ فَأَحْمِلْهُ عَلَىٰ جَهْلَاتِكَ...»

(اگر مسئله یا موضوعی را نتوانستی بفهمی، آن ندانستن را بر جهالت خود نسبت به آن مسئله حمل کن. چون وقتی به دنیا آمدی چیزی نمی‌دانستی، کم‌کم نسبت به بعضی از آن‌چه نمی‌دانستی، دانا و آگاه شدی). اما پس از آگاهی نیز می‌بایست هنوز نسبت به جهل خود معترف بود؛ زیرا اگر انسان نادانی جهل خود را نپذیرد، حجابی بین ایشان و حق پدیدار می‌شود که سبب مهر نهاده شدن بر چشم و دل و گوش ایشان می‌گردد. اما اگر بر جهل خود معترف باشد، با توجه به توانگری خالق و جهل و نقص خود، معارف خاصی را کسب خواهد کرد. هم‌چنین این تقوای الهی و مهار نفس است که موجب افاضه فیوضات الهی و دریافت دانش و معرفتی از سرچشمه علم و معرفت است؛ چرا که این سخن خداوند است: «اتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ، (قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۲۸۲) انسان هنگامی که معترف به جهل و نادانی خویش شد، آن‌گاه مستحق فضل الهی خواهد شد.

در ادامه حضرت (علیه السلام) می‌فرماید: اگر می‌خواهی بیدار و بصیر شوی و در جهل نمایی

«إِعْتَصِمِ بِالَّذِي خَلَقَكَ وَرَزَقَكَ وَسَوَّأَكَ، (باید به ریسمان بندگی کسی چنگ بزنی که تو را خلق

کرد ولی رها نکرد، رزق داد و تو را به تعادل خاصی رساند).

در این فراز امام (علیه السلام) به فرزند خویش توصیه می‌کند که اگر کسی از زندگی، بودن، رزق و تعادل را می‌خواهد، باید جهت‌گیری روح خود را اصلاح نماید، تا تمام علم‌ها و حکمت‌ها بر قلب ایشان جاری شود. زیرا هر نوع رفع نیاز، فقط به دست قدرت لایزال الهی میسر می‌گردد، که اگر حجاب‌های ارتباط با خداوند نظیر نگرانی از رزق و... برطرف گردد، می‌توان از بصیر، بصیرت را خواهش کرد. اگر فرد خواهان



رسیدن به دریای علم حق است، باید بنده او باشد؛ یعنی جهت‌گیری قلب ایشان رو به سوی خدا باشد و فقط از ایشان شفقت (ترس همراه با امید) داشته باشد. زیرا ترس از دیگران، خود یکی از حجاب‌های ارتباط با حضرت حق است. پس فرد می‌بایست، نقایص و کاستی‌های خود را بشناسد و آن‌ها را از طریق بندگی خدا و توجه به خالق و رازق و متعادل کننده، جبران کند تا بتواند تذکرات و توجهات قلبی پیدا کند و بصیر گردد.

مرگ آگاهی و مرگ باوری

مطلب دیگری که حضرت علیه السلام افراد را نسبت به آن بصیر و بینا می‌کند، آگاهی نسبت به مرگ و باور آن است. گرچه معرفت نسبت به مرگ و عوالم و مراتب آن به دو صورت کلی معرفت حصولی و حضوری، قابل دستیابی است، اما در عین حال حضرت با تذکر و یادآوری مرگ و آگاهی نسبت به آن، بیان فرمودند که در بحث مرگ و عوالم پس از آن، تنها تصدیق و ایمان ذهنی و عقلی کافی نیست، بلکه فرد باید ایمان و تصدیق قلبی و باطنی داشته باشد، تا از دانایی به دارایی، از شناختن به شدن، از فکر به ذکر، و از ذهن به ذات ارتقاء یابد و بتواند آثار و ثمره یاد مرگ را در گفتار و کردار خویش مشاهده کند (رودگر: ۱۳۷۷، ص ۵۱).

حضرت علیه السلام می‌فرماید:

«يَا بَنِيَّ إِنِّي قَدْ أَنْبَأْتُكَ عَنِ الدُّنْيَا وَحَالِهَا وَزَوَالِهَا وَانْتِقَالَهَا وَأَنْبَأْتُكَ عَنِ الْآخِرَةِ وَمَا أُعَدُّ لِأَهْلِهَا فِيهَا».

(ای فرزندانم من تو را از دنیا، احوال آن، زوال، تغییر و انتقالش، آگاه کردم) (نامه ۳۱).

کسی که انتقال دنیا را بشناسد و بداند که مرگ، انتقال انسان از دارالفناء به دارالبقاء جهت داراللقاء است، در جهت‌گیری زندگی خود، آن را مدنظر قرار می‌دهد و تلاش می‌کند از عالم ماده جز به قدر ضرورت بربندارد، تا بتواند به عالم معنا راه یابد. آن را آغاز راهی طولانی و سفری بی بازگشت و مخاطره آمیز می‌داند که اگر مجهز و مهیا وارد این سفر پر مخاطره نگردد، از ادامه مسیر باز می‌ماند. حضرت علیه السلام در این نامه می‌فرماید:

«وَأَعْلَمُ أَنَّ أَمَامَكَ طَرِيقًا ذَا مَسَافَةٍ بَعِيدَةٍ وَمَشَقَّةٍ شَدِيدَةٍ. وَأَنْتَ لِأَعْنِي بِكَ فِيهِ عَنِ حُسْنِ الْاِرْتِيَادِ، قَدْرٍ بِلَاغِكَ مِنَ الزَّادِ مَعَ خِفَةِ الظَّهْرِ، فَلَا تَحْمِلَنَّ عَلَيَّ ظَهْرَكَ فَوْقَ طَاقَتِكَ، فَيَكُونَ ثِقْلًا ذَلِكَ وَبِالْأَعْلَى، (بدان که راهی پر مشقت و طولانی در پیش داری و بی‌نیاز از ره‌توشه، آمادگی و تلاش

فراوان نیستی، باید توشه‌ای برداری، تا تو را به مقصد برساند. سبک‌بار باشی، تا در راه نمایی و بیش از آن چه توان داری، برنداری که سگینی آن بر تو گران می‌آید. (نامه ۳۱).

پس اگر انسان باور داشته باشد که هر نفسی طعم مرگ را خواهد چشید و مرگ امری گریزناپذیر است: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (قرآن کریم، سوره آل عمران، آیه ۱۵۸)، خود را برای مواجهه و روبارویی با آن آماده خواهد کرد. از دنیا جز به قدر کفاف بهره نمی‌گیرد و اسباب دنیوی را جهت برگرفتن توشه اخروی به کار می‌بندد که این خود سبب تحول و تکامل روح انسان می‌گردد و انسان را در مسیر حقیقت و کمال هدایت می‌نماید.

دوری از قول و علم لایبف

موارد دیگری که حضرت علیه السلام در این نامه نسبت به آن بصیرت‌افزایی می‌کند، علم و قول سودمند است. با این بیان حضرت علیه السلام روشن می‌شود که فرد کدام سخن را بشنود، کدام کلام را بر زبان جاری کند و کدام علم را یاد بگیرد، تا بتواند حق مطلب را ادا کند. حضرت علیه السلام می‌فرماید:

«فَإِنَّ خَيْرَ الْقَوْلِ مَا نَفَعُ وَعِلْمٌ أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَلَا يَنْتَفَعُ بِعِلْمٍ لَا يَحِقُّ تَعَلُّمُهُ،

(بهترین سخن آن است که سودی ببخشد و بدان که در علمی که سودی نبخشد، خیری نیست. و علمی که به حقیقت روی نداشته باشد و به حق راهنمایی نکند، آموختن آن فایده‌ای ندارد) (نامه ۳۱).

در تأکید این مطلب، غزالی چنین می‌نویسد: اگر شنیدی که علم حجاب است، آن را انکار مکن؛ زیرا کسی که راه جدل را می‌پیماید، علم او حجاب است. هم‌چنین کسی که علم او باعث دل‌مشغولی او گردد، به خیالات و محسوسات روی می‌آورد. اما کسی که از این پندار بیرون آید، علم، حجاب وی نباشد (غزالی: ۱۳۶۶، ص ۳۷).

حضرت امام خمینی رحمته الله نیز در این باره می‌فرماید: هرچه این مفاهیم در قلب سیاه و غیر مهذب انباشته گردد، حجاب زیادتر می‌شود. در نفسی که مهذب نشده، علم حجاب ظلمانی است. به همین خاطر شرّ عالم فاسد برای اسلام از همه شرور خطرناک‌تر و بیشتر است. علم نور است، ولی در قلب سیاه و قلب فاسد دامنه ظلمت و سیاهی را گسترده‌تر می‌سازد. علمی که انسان را به خدا نزدیک‌تر می‌کند، نفس دنیا طلب، باعث دوری بیشتر از درگاه ذی الجلال می‌گردد (امام خمینی: ۱۳۷۲، ص ۲۳۱).



این فراز حضرت علیه السلام انسان‌ها را متوجه چند مطلب می‌کند: و آن این‌که: علم و سخن به دو گونه مفید و غیر مفید تقسیم می‌شود، که غیر مفیدها شایستگی فراگیری را ندارند و هر بحث و علمی، یا باید خودش حقیقت باشد و یا مقدمه حقیقت و به سوی حقیقت، راهنمایی و هدایت کند. به همین خاطر نسبت به دو آفت؛ یعنی پرداختن به سخن و علم غیر مفید، که سد راه انسان‌ها هستند، هشدار می‌دهد. زیرا زیاد دانستن و زیاد صحبت کردن، که نتیجه پرداختن به علم و سخن غیر مفید است، انسان را از فهم عمیق و یافتن حقیقت و در نتیجه پیمودن طریق سعادت محروم می‌کند.

۲. دنیاشناسی و برخورد صحیح نسبت به دنیا

یکی از موارد بصیرت‌افزایی، دنیاشناسی و بینش برخورد صحیح با دنیا است که حضرت علیه السلام در جاهای مختلف و به شیوه‌های گوناگون سعی در شناساندن این مقوله مهم دارد، اما به خاطر اهمیت این موضوع در رشد و تحول معنوی، این مبحث به صورت جداگانه مرد بررسی قرار گرفته است.

حضرت علیه السلام به توصیف و شناساندن دنیا می‌پردازد: «چگونه خانه دنیا را توصیف کنم که ابتدای آن سختی و مشقت، و پایان آن نابودی است؟ در حلال دنیا، حساب و در حرام آن، عذاب است و کسی که ثروت‌مند گردد، فریب می‌خورد و آن کس که نیازمند باشد، اندوهناک است. تلاش‌کننده دنیا به آن نرسد و به رهاکننده آن روی آورد. کسی که با چشم بصیرت به آن بنگرد، او را آگاهی بخشد و آن کس که به دنیا چشم بدوزد، کور دلش می‌کند» (سید رضی: ۱۳۷۹، ص ۹۹). یا در جایی دیگر در بیان ویژگی‌های دنیای حرام و هشدار نسبت به دنیاپرستی می‌فرماید: «همانا من شما را از دنیای حرام برحذر می‌دارم، زیرا در کام، شیرین و در دیده انسان، سبز و رنگارنگ است. در شهوات و خواهش‌های نفسانی پوشیده شده و با نعمت‌های زودگذر، دوستی می‌ورزد. با متاع اندک زیبا جلوه می‌کند و در لباس آرزوها خود را نشان می‌دهد و با زینت و غرور خود را می‌آراید، شادی آن دوام ندارد و کسی از اندوه آن ایمن نیست» (سید رضی: ۱۳۷۹، ص ۹۹).

بدین ترتیب به منظور شناخت بهتر دنیای زودگذری با این ویژگی‌ها، کافی است چشم دل را باز کرد و سیری در احوال مردم گذشته و دیار آنان، آثار و افعالشان نموده و در جایگاه جسم مادی آنان تأمل نمود، که چگونه در زیر پوششی از خاک مدفون شده‌اند. چنان‌چه حضرت علیه السلام می‌فرماید: «آن‌چه را بر گذشتگان وارد شده است، بر قلبت تذکر ده و قلبت را در دیار آنان حرکت ده و آثار و افعالشان را را به قلبت نشان بده. پس توجه کن و ببین که آنان چه کردند و به کجا منتقل شدند و کجا فرود آمدند و در چه



جاهایی نازل شدند، (در دل خاک آنان را مشاهده کن). پس اگر درست نگاه کنی، خواهی دید که این مردگان از میان دوستانشان به این‌جا منتقل شده‌اند و در محلی فرورفته‌اند که هیچ‌کس دیگری در کنارشان نیست. پسرم! چیزی نمی‌گذرد که تو نیز مثل یکی از آن‌ها خواهی مرد.» (نامه ۳۱). در این‌جا حضرت (علیه السلام) هشدار می‌دهد که به زندگی چند روزه دنیا مغرور و فریفته نشوید؛ زیرا چیزی نمی‌گذرد که شما نیز سرنوشتی شبیه گذشتگان خواهید داشت. پس در جایی دیگر، روش صحیح برخورد با این دنیا را (به قدر کفایت برداشتن) می‌داند و افراد را برحذر می‌دارد، از این‌که بیش از اندازه غرق در مادیات گردند؛ زیرا وسایل نابودی خود را فراهم کرده و به زودی از دست می‌روند. حضور در این دنیا و استفاده بهینه از آن، می‌بایست به منزله سوخت‌گیری برای پرواز معراج‌وار به سوی سرایی دیگر باشد. به همین خاطر امام (علیه السلام) شرط درست‌زیستی در درجایگاه زمینی (دنیا) و خوب بهره‌وری از آن را «زهد» می‌داند (صبحی صالح: ۱۴۱۴ق، خطبه ۱۰۳، فیض الاسلام: ۱۳۶۵ق، خطبه ۱۰۲). «زهد» در تعریف ایشان به معنای وارستگی است، به بیان امام (علیه السلام) «زاهد کسی است که از جایگاه زمین برای گذر، حضور و وقوف در قرارگاه جاودانی بهره می‌گیرد» (سید رضی: ۱۳۷۹، خطبه ۲۲۱). برخلاف پندار برخی، زهد به معنای گسستگی نیست. زیرا گسستن از جایگاه زمین (عالم خلق)، ممکن و مقدور نیست و منظور از زهدپیشگی نسبت به دنیا در اندیشه دینی، امکانات و مقدرات و ابزارهای زمینی و مادی نیست؛ زیرا اینان ساز و کار زندگی در این دنیا به شمار رفته و می‌روند، بلکه نوع نسبت و مناسبت با این سازو کارها و کیفیت بهره‌گیری از آن‌هاست که به عنوان دنیا تعریف شده است و در بیانات امام (علیه السلام) گاهی ممدوح و مذموم و مطروح شناخته شده است. سز زشت و زیبا بودن دنیا، در نوع نسبتی است که انسان با مواد و مؤلفه‌های دنیای طبیعی دارد. واگرایی، انزوایی، خودآزایی، خودسانسوری و محرومیت ممدوح نیست، بلکه این حضور و مصونیت است که مورد ستایش قرار گرفته است. این است که به بیان آن حضرت (علیه السلام) در نیایش از خدا محرومیت نخواهید بلکه مصونیت بخواهید. چنان‌چه می‌فرماید: «احدی از شما نگوید که خدایا من از فتنه به تو پناه می‌برم و مصونیت می‌جویم. چرا که ناموس دنیای هستی این است که یکایک انسان‌ها درگیر با فتنه‌ها هستند و این واقعیتی است گریزناپذیر. بلکه باید این‌گونه نیایش کنید که خدایا، من از لغزش‌ها و لرزش‌های ناشی از برخورد با فتنه‌ها به تو پناه می‌برم و از آن مصونیت می‌جویم» (حکمت ۹۳).

در این نامه نیز به این مطلب اشاره شده که «پسرم قلبت را به گونه‌ای بیدار کن که فجایع دنیا را ببیند» (نامه ۳۱). حضرت (علیه السلام) به انسان‌ها متذکر می‌شوند که جنس دنیا فاجعه است و انسان باید در

دنیا طوری زندگی کند که گرفتار فجایع آن نگردد.

دنیا گریزی و دنیا زدگی دو روی یک سکه‌اند که هر دو نتیجه فرایند ماده‌اندیشی و معناگریزی است و طبیعی است که دارای بار ارزشی منفی بوده و در منطق دینی، نفی و انکار شده است. آنچه شایسته و بایسته است و در منطق دینی و اندیشه علوی دارای بار ارزشی مثبت است، بهره‌وری درست از جایگاه زمینی و مادی دنیا است (اسلامی: ۱۳۸۱، ص ۴۰). بدین معنا که حضرت (علیه السلام) «زهد» را لازمه معناداری زندگی مادی دانسته و آن را ستوده است و به بیان امام (علیه السلام): «زهد آن است که در دنیا و از دنیا برای آخرت بهره گرفته و زاد و توشه اهیه و تأمین گردد» (ر ک: خطبه ۲۳۰، حکمت ۱۰۴).

پس انسان باید همواره مراقب باشد که دچار وابستگی و دنیا زدگی نشود؛ زیرا این دو آن ثنایی هستند که امام (علیه السلام) آن را مذموم دانسته و همواره علیه آن تقیب زده است که «دنیا گم شو و از من دور شو، و دام بر مرغ دگر نهف مرا به تو نیازی نیست، تو را رها کرده و هرگز به تو برنخواهم گشت و زمام امرم را به تو نخواهم داد. رام تو نمی‌گردم که مرا به هر سو کشانده و دچار خواری و زبونی و ذلت کنی ...» (نامه ۴۵، حکمت ۷۷).

حضرت (علیه السلام) در قسمتی از این نامه نیز نسبت به دنیا، شناخت و بینش صحیحی می‌دهد و می‌فرماید:

«إِدْبَارِ الدُّنْيَا عَنِّي وَجُمُوحِ الدَّهْرِ عَلَيَّ وَإِقْبَالَ الْآخِرَةِ إِلَيَّ»

(دیدم دنیا به من و دیگر انسان‌ها پشت می‌کند، دوم آن که روزگار چموشی و سرکشی می‌کند و سوم آن که آخرت به من روی آورده است) (نامه ۳۱).

از دیدگاه امام (علیه السلام) دنیا با هرکسی سر ناسازگاری دارد، عاقل کسی است که ناسازگاری و چموشی دنیا را ببیند، تا مبادا در این چموشی و اضمحلال متوقف شود (طاهرزاده: ۱۳۸۸، ص ۲۳). در ادامه می‌فرماید: «انسان محل برخورد آفت هاست»؛ یعنی زندگی دنیایی آن‌چنان است که هر لحظه در تیررس بلاها قرار دارد. انسان هیچ‌گاه نمی‌تواند مشکلات خویش را به صفر تنزل دهد و اگر کسی در این فکر محال باشد، خودش را در مشکل دیگری انداخته است (سید رضی: ۱۳۷۹، ص ۲۳). پس بر هر انسانی لازم است که روش صحیح برخورد و مواجهه شدن با مشکلات را یاد بگیرد، تا در هنگام مواجهه بتواند بهترین روش را اتخاذ کند.

حضرت (علیه السلام) در ادامه می‌فرماید: «وقتی که دیدم دنیا با این همه بلا و مشکلات، در حال گذشتن است، به این نتیجه رسیدم که همت خود را صرف قیامت کنم که آن‌جا محل بقای ابدی من است» (سید

رضی: ۱۳۷۹، ص ۲۳). پس آنان بنا بر فرموده حضرت (علیه السلام) دشواری راه، دوری یار، سختی سفر و ناگواری خوراک را بر خود هموار می‌سازند، تا به سرای فراخ و نشستگاه خویش درآیند. از این رون ناسازگاری‌های راه را، رنجی نمی‌شمردند، اتفاق مال را در راه آن زبانی نمی‌بینند و چیزی را بیشتر از آن چه آن‌ها را به سر منزل مقصود نزدیک سازد و راه قرارگاهشان را کوتاه نماید، دوست نمی‌دارند. پس کسی مه فهمید مسافر است، مشقت راه و دوری دوستان را تحمل می‌کند، تا به وسعت زندگی ابدی دست یابد.

پس دنیا و زندگی دنیایی اگر بستر تکامل انسان و مزرعه حصول آخرت و حیات آن جهانی بودند، زمینه ارتقاء و رشد و تحول معنوی انسان را فراهم خواهند کرد. به همین خاطر است که در مدل زیست معنوی امام (علیه السلام)، دنیا را برای نخواستن و دنیا را برای تحصیل آخرت و خریداری زندگی پایدار به خدمت گرفتن، مد نظر است. ایشان می‌فرمایند: « دنیا برای رسیدن به آخرت آفریده شده است، نه برای رسیدن به خود» (سید رضی: ۱۳۷۹، ص ۸۷۹). این نوع نگاه، نگاهی است آلی، نه استقلالی، که ایثار و انفاق را برای انسان آسان می‌کند تا از راه دشوار و گرده سختی که قرآن به میان آورده

فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ.

(ولی از آن گردنه مهم نگذشت و تو چه می‌دانی که آن گردنه مهم چیست؟! (قرآن کریم، سوره بینه، آیه ۱۱ و ۱۲) بگذرد. در این نوع نگاه دنیا نه تنها مذموم نیست، بلکه ممدوح هم می‌شود؛ زیرا با این نوع نگاه « امروز روز تمرین و آمادگی، و فردا روز مسابقه ...» (سید رضی: ۱۳۷۹، ص ۸۷۹) هرکسی تلاش می‌کند تا آمادگی شرکت در مسابقه را در خود به وجود آورد.

اما علاوه بر موارد یاد شده، انسان جهت رشد و تحول معنوی خود نیازمند مقوله مهم دیگری است که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد.



۳. خودسازی معنوی (کسب فضایل و ترک ذائل)

در رشد و تحول معنوی، پس از بصیرت‌افزایی و بینش صحیح برخورد با این دنیا، انسان باید به خودسازی معنوی بپردازد؛ زیرا خودسازی معنوی یکی از مناسب‌ترین راه‌های پرورش گفتار، رفتار و کردار حسنه و نیکوست که می‌تواند سبب ارتقاء سطح معنویت افراد و چیره شدن آنان در برابر وسوسه‌های نفسانی و دنیوی گردد. مولا علی (علیه السلام) در این زمینه دستورات و روش‌های متعددی را بیان کرده‌اند که افراد به فراخور حال و احوال معنوی خود، می‌توانند در ضمن فعالیت‌های روزمره‌شان آنان را به کار گیرند و از آن بهره لازم را ببرند.



اولین مرحله در این خودسازی معنوی کسب فضایل و ترک رذائل است که می‌توان آن را مجموعه‌ای از بایدها و نبایدها در حوزه اخلاق فردی و اجتماعی نامید.

در وجود انسان، استعدادها و فضایل بالقوه گوناگونی وجود دارد که اگر شکوفا گردند، می‌توانند مقام انسان را به بالاترین هدف خلقت؛ یعنی دستیابی به مقام قرب الهی، رسیدن به عبودیت و بندگی حق و متخلق شدن به اخلاق و صفات و کمال و جمال حق ارتقاء دهد و این آخرین سیر کمال بشر است (ارفع: ۱۳۹۰، ص ۳۸۱).

در این نامه حضرت علیه السلام فرزند خود را به کسب فضایل بسیاری توصیه می‌کند که از جمله آن‌ها می‌توان به داشتن تقوای الهی، چنگ زدن به محکم به ریسمان واجبات الهی و انجام دادن آن‌ها، پیمودن مسیر هدایت افراد صالح، تقفه در دین، شکیبایی کردن در ناملايمات و ... اشاره نمود.

پس کسب فضایل و ترک رذائل را می‌توان به دو بعد فردی و اجتماعی تقسیم کرد. در بعد فردی، در ابتدای نامه حضرت علیه السلام فرزند خود را در باب تقوای الهی چنین توصیه می‌کند:

«يَا بَنِيَّ فَإِنِّي أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَلُزُومِ أَمْرِهِ وَعِمَارَةِ قَلْبِكَ بِذِكْرِهِ وَالْأَعْتِصَامِ بِحَبْلِهِ.

(ای پسر من به تو توصیه می‌کنم که از خدا بترسی و از هیچ کس نترسی، هرچه را خدا می‌گوید عمل کن و قلبت را با یاد خدا نگه دار و به ریسمان طاعت خدا چنگ زن) و سپس در قسمتی از این نامه توصیه می‌کند که اگر می‌ترسی در راهی بمانی و گمراه شوی، به آن راه مرو (نامه ۳۱).

سپس در جایی دیگر می‌فرماید:

«وَأَعْلَمُ أَنَّ مَا أَحَبَّ مَا أَنْتَ آخِذٌ بِهِ إِلَيَّ مِنْ وَصِيَّتِي تَقْوَى اللَّهِ.

(آن چه را که من خیلی دوست دارم تو وصیتم را بپذیری، تقوای الهی را داشتن و انجام دادن واجبات الهی است) (نامه ۳۱).

در واقع توصیه اول حضرت برای ترقی معنوی، پرهیزکاری در راه خداست. و سپس می‌فرماید:

«الْإِقْتِصَارُ عَلَى مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكَ.

(ای پسر من دوست دارم خودت را در انجام وظایف الهی محدود کنی) (نامه ۳۱).

یعنی اگر کاری وظیفه توست، انجام دهی و اگر وظیفه تو نیست، انجام ندهی. در واقع بر آن چه خدا بر تو واجب کرده است، بمان.

سومین توصیه ایشان نیز رفتن به دنبال کسانی است که در مسیر هدایت استوار بودند و می‌فرماید:



«وَالْأَخْذُ بِمَا مَصَىٰ عَلَيْهِ الْأَوْلُونَ مِنْ آبَائِكَ، وَالصَّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ».

(نگریستن به پدران متدین و صالحان خانواده و گرفتن راه آن‌هاست) (نامه ۳۱).

براساس آیات قرآن، هر امتی با پیشوای خود محشور می‌شود:

«يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» (قرآن کریم، سوره اسراء، آیه ۷۱). اهل حق با امام حق و اهل باطل

با امام باطل محشور می‌شوند.

روز قیامت وقتی رهبران باطل حقانیت عذاب الهی را می‌بینند و دستشان را کوتاه از هر وسیله نجاتی می‌یابند، برای نجات خود از پیروان خود اعلام برائت می‌کنند. در آن سو آنان مه شیوه و منش رهبران باطل را سرلوحه زندگی خود قرار دادند، وقتی این حال رهبران را مشاهده می‌کنند، از خدا درخواست بازگشت می‌کنند و اعلام می‌کنند که اگر بار دیگر به دنیا بازگردیم، پیروی اینان را نمی‌کنیم و آیات حق را تکذیب نمی‌کنیم. اما این تنها یک آرزوی محقق ناشدنی است،

«إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا» (قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۱۶۷).

بنابراین انسان باید در زندگی دنیا کسانی را به عنوان سرمشق و الگو برگزیند که نماد انسان کامل هستند. آن‌ها که در تمام ابعاد فردی و اجتماعی می‌توانند انسان را راهبری کنند و به سر منزل مقصود واصل نمایند.

و سپس در توصیه‌ای دیگر می‌فرماید: «نفست را در همه امور به پروردگارت واگذار کن. در خواهش و درخواست از پروردگارت اخلاص بورز» (نامه ۳۱). یعنی فقط خواهش‌ها و درخواست‌های خودت را از خدا بخواه. زیرا دادن‌ها و ندادن‌ها همه به دست خداست. در ادامه نیز فرزند خود را به خیرخواهی و طلب خیر در وجود خویش توصیه می‌کند و می‌فرماید: «وَأَكْبِرِ الْإِسْتِخَارَةَ».

در بعد اجتماعی نیز چندید دستور عملی دارند: «به نیکی فرمان ده، تا از نیکان باشی» (نامه ۳۱). و سپس می‌فرماید: «مردمان را با دست و زبان از کار نکوهیده باز دار و بکوش تا از زشت کاران جدا باشی» (نامه ۳۱). پس از آن توصیه به جهاد در راه خدا می‌کند و می‌فرماید: «در راه خدا آن‌گونه که شایسته خداست جهاد کن، از سرزنش هیچ سرزنش‌گری در این مسیر بیم نداشته باش» (نامه ۳۱). و بعد ادامه می‌دهد:

«غُضِّ الْعَمْرَاتِ لِلْحَقِّ حَيْثُ كَانَ» (گرداب‌ها را برای خدا بپذیر، هرچه که می‌خواهد بشود).

یعنی در راه حق در هر گردابی باید وارد شد و از خطرات مسیر نباید ترسید. سپس افراد را به تفقه در

دین و تحمل سختی‌ها سفارش می‌کند:

«وَتَقَفَّهٖ فِي الدِّينِ، وَعَوَّدَ نَفْسَكَ التَّصَبُّرَ عَلَى الْمَكْرُوهِ، وَنِعْمَ الْخُلُقُ التَّصَبُّرُ فِي الْحَقِّ»

(در دین به خوبی تعمیق کن و در ناگواری‌ها خود را به شکیبایی وادار کن، زیرا که بهترین خلق آن است که در راه حق محکم بمانی) (نامه ۳۱).

توصیه اجتماعی آخر ایشان نیز آشتی با خلق است که ایشان آشتی با خلق را، راه آشتی با حضرت حق دانسته‌اند و می‌فرماید:

«يَا بَنِيَّ أَجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ غَيْرِكَ»

(نفس خودت را میزان قرار بده بین خودت و دیگران).

یعنی از دریچه و منظر توجه به ضعف‌ها کاستی‌های خودت به بقسه بنگر و خودت را به جای بقیه قرار بده و بعد از این دیدگاه با بقیه برخورد کن. سپس ادامه می‌دهد:

«فَحَبِّبِ لِعَيْرِكَ مَا أَحْبَبْتَ لِنَفْسِكَ...»

(چیزی را که برای خودت دوست می‌داری برای دیگران نیز دوست بدار و آن چیزی را که برای خودت بد می‌دانی، برای دیگران نیز بد بدان و همان‌طور که دوست نمی‌داری به تو ظلم شود، به دیگران هم ظلم نکن و همان‌طور که دوست داری به تو نیکی شود، به دیگران نیکی کن و آن چیزی را که برای دیگران زشت می‌دانی، برای خودت نیز زشت بدان و از مردم برای خودت خیری برسان که از خودت در حق آنان می‌پسندی). این سخن گران‌قدر در تمام روابط اجتماعی؛ روابط زوجین، روابط والدین و فرزندان، روابط معلمان و شاگردان، روابط کارگر و کارفرما، روابط حاکم و مردم قابل اجرا است. بسیاری از آسیب‌های اجتماعی و خانوادگی ناشی از غفلت نسبت به این اصل و عدم رعایت آن است. خودخواهی و خودبینی موجب ایجاد اختلاف و صدمات جبران‌ناپذیری به ارکان خانواده و جامعه می‌شود. اگر اسان علاوه بر خود به دیگری بیندیشد و خود را مسئول بداند و همین‌طور آن‌چه را خود دوست دارد و طالب آن است، برای طرف مقابل هم می‌خواهد و بدین ترتیب راه رشد و ترقی را برای خود و دیگران فراهم می‌کند.

در زمینه ترک رذائل نیز پرهیز از شک و شبهه و تسلیم شدن در برابر گمراهی را مطرح می‌فرماید:

«وَتَرَكْ كُلَّ شَائِبَةٍ أَوْ لِحْتِكَ فِي شُبُهَةٍ أَوْ أَسْلَمْتِكَ إِلَى ضَلَالَةٍ»

از آن‌جا که هدف شبهه سست کردن پایه‌های حقیقت و به خطا و اشتباه انداختن فرد و اجتماع در

شناخت حق از باطل است، حضرت نسبت به آن هشدار می‌دهد که از آن برحذر باشند تا گرفتار گمراهی و ظلمت نگردند.

این سخنان امام (علیه السلام) انسان را از توقف در زمین و فرسایش‌های زندگی زمینی نجات می‌دهد. و با عمل به این دستورات جذبه‌های عالم معنا را به سمت انسان فرستاده و ایشان را به آسمان سیر می‌دهد. به همین خاطر انسان‌ها را از درگیری با یکدیگر برحذر می‌دارد؛ زیرا در اجتماعات زمینی و انسانی، اگر انسان‌ها با هم درگیر شوند، امکان پرواز از آن‌ها گرفته می‌شود و به هم گرفتار می‌شوند (بیستونی: ۱۳۸۵، ص ۸۵). به همین خاطر امام (علیه السلام) توصیه می‌کند، طوری موضع‌گیری شود که گرفتار همدیگر نشوند. انسان اگر توانست احتیاط‌های لازم را انجام دهد، در نتیجه یک قلب و جامعه سالم پیدا می‌کند و آماده صعود روحانی می‌شود.

نتیجه‌گیری

زیست معنوی به معنای رشد و تحول معنوی، تعبد و بندگی، حرکت از ظلمات به سمت نور و روشنایی است که در بسیاری از فرمایشات امام علی (علیه السلام) می‌توان این مدل را استخراج کرد. اما در این مقاله به بررسی مدل زیست معنوی حضرت مطابق با نامه ۳۱ نهج البلاغه پرداخته شده است که بر این اساس می‌تواند رشد و تحول معنوی را در سه گام کسب نماید. گام اول آگاهی بخشی و بصیرت‌افزایی است که انسان با شناخت نسبت به خود، خدا، مرگ و ... به بصیرت و معرفت دست می‌یابد. گام دوم دنیاشناسی و برخورد صحیح با دنیا است که به رشد و تحول معنوی انسان کمک می‌کند و ایشان را در برابر وسوسه‌های دنیوی مقاوم و پیروز می‌گرداند و آن را در مسیر رستگاری یاری می‌بخشد. گام آخر نیز خودسازی معنوی است که می‌توان از طریق کسب فضایل و ترک رذائل، در دو بعد فردی و اجتماعی، نظیر کسب تقوا، یقین، زنده نگه داشتن قلب با یاد خدا، امر به معروف، آشتی با خلق، جهاد در راه خدا و ... و ترک رذائلی نظیر دوری و فاصله گرفتن از کار زشت، تسلیم گمراهی شدن و ... سطح معنویت فرد و جامعه را ارتقا بخشید. انسان براساس این مدل طراحی شده می‌تواند راه را برای رشد و کمال خود تسهیل بخشد.

منابع

قرآن کریم

- نهج البلاغه، سید رضی، ۱۳۷۹ ش، مترجم شیخ حسین انصاریان، انتشارات پیام آزادی، چاپ دوم.
۱. ارفع، کاظم، ۱۳۹۰ ش، حدیث زندگی (شرح حکمت‌های نهج البلاغه)، تهران، ناشر پیام عدالت، چاپ اول.
 ۲. اسلامی، احمد، ۱۳۸۱ ش، عقلانیت و معنویت در نهج البلاغه، ناشر میثم تمار، چاپ اول.
 ۳. بیستونی، محمد، ۱۳۸۵ ش، راز خوشبختی از دیدگاه قرآن و نهج البلاغه، قم، ناشر بیان جوان، چاپ دوم.
 ۴. جعفری تبریزی، محمد تقی، ۱۳۷۲ ش، تحریک به پیودن در مسیر کمالات نهج البلاغه، ناشر محمد تقی جعفری، چاپ سوم.
 ۵. خامنه‌ای، سید علی، ۱۳۷۲ ش، بازگشت به نهج البلاغه، تهران، بنیاد نهج البلاغه.
 ۶. خمینی، سید روح‌الله، ۱۳۷۲ ش، جهاد اکبر یا مبارزه با نفس، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
 ۷. رودگر، محمدجواد، ۱۳۷۷ ش، سلوک و شهود از دیدگاه نهج البلاغه، ناشر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری، چاپ اول.
 ۸. صبحی صالح (محقق)، ۱۴۱۴ ق، نهج البلاغه، قم، مؤسسه دارالهجرة، چاپ اول.
 ۹. طاهرزاده، اصغر، ۱۳۸۸ ش، فرزندان این چنین باید بود، اصفهان، ناشر لب المیزان، چاپ چهارم.
 ۱۰. غزالی، ابو حامد محمد، ۱۳۶۱ ش، کیمیای سعادت، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
 ۱۱. فیض الإسلام، علی نقی، ۱۳۶۵ ق، ترجمه و شرح نهج البلاغه، تهران، (بی‌نا).

